



خوشحال هستم. و از این که شاگردان سابقم و دوستان خوب امروز را گاهی اتفاقی می بینم که پزشک، هنرمند و یا دبیر هستند و در رشته هایی مانند ریاضی و فیزیک تا کارشناسی ارشد پیش رفته اند از خوشحالی قند توی دلم آب میشود. اگرچه که اکنون ارزش تحصیلات یا مفید بودن به حال دیگران تا حد زیادی در دنیا افول کرده است.

در مشهد متولد شده ام. در رشته ادبیات انگلیسی لیسانس گرفته ام و یک سال در دانشگاه تهران در رشته فوق لیسانس علوم تربیتی تحصیل کرده ام و بعد در دانش سرای عالی و در همان رشته واحدها را به عنوان «تربیت دبیر» کامل کرده و به سمت دبیر زبان به استخدام آموزش و پرورش درآمده ام. سی سال در دبیرستان تدریس کرده ام و مدتی نیز مشغول تدریس در «دانشکده مامان» بوده ام. در حال حاضر ترجمه می کنم و به ترجمه شعر بسیار علاقمندم. یکی از کتابهای شعر همین شاعر را به نام «حیله ناپیدا» ترجمه کرده ام و ترجمه شعرهای لورکا به نام «غزلهای کولی» را با همکاری دوستانم خانم «فانوس بهادرونده» به اتمام رسانده ام که به زودی چاپ خواهد شد. از این که توانسته ام با ایشان دوستی عمیق و سازش زنانه داشته باشم بسیار

### گاه اتفاق می افتد

گاه اتفاق می افتد - که دوستیم با هم  
و بعد - دوست نیستیم  
و فصل دوستی گذشته است  
همه روزها،  
گم شده اند - و در میان آنها  
فواره ای  
از آب تهی شده ست

گاه اتفاق می افتد - که دوست دارند  
بعد - مورد عشق نیستی  
و فصل عشق گذشته است

### همه روزها،

گم شده اند - و در میان آن ها  
فواره ای،  
از آب به روی علفها تهی شده ست

گاه مایلی - با او به حرف بنشین  
بعد،  
مایلی نیستی - هم کلام شوی با او  
پس،  
فرصت گذشته است.  
رویاهایت جلوه می کنند  
و ناگهان ناپدید می شوند.

### گاه اتفاق می افتد - که هیچ جا برای رفتن نداری

بعد،  
جانی می یابی که می روی،  
و عبور می کنی  
سال ها جلوه می کنند - و می روند سریع تر از دقیقه ای

در دست هایت هیچ چیز نیست  
و تو در شکفت می مانی،  
آیا همه این داستان است که مهم جلوه می کند  
سپس - همه چیز دست می کشند،  
از این که در خاطرت مهم باشند  
فصل مهم بودن گذشته است  
و فواره ای،  
از آب بروی علف ها تهی شده ست

# Brian Patten

## برایان پتن: شاعر انگلیسی

ترجمه: ملک تاج طیرانی



### چمدانی پر از گرد و خاک»

چمدانی پر کردم از گرد و خاک  
باز هم گرد و خاک  
و خرده ریزهایی که هنوز بوی زندگی می داد  
چمدانی بستم - درونش قلبی مویه می کرد  
و چهره ای  
به من زل زده بود از درون آن  
که زیانش - در گرد و خاک می جنبید  
در عبور ثانیه ها - ناله اش  
مهیجوتر به گوش می رسید  
و این چنین بود  
که بار کردم چمدانی از گرد و خاک  
بیرون که رفتم - ترس در برگرفت مرا  
نکند  
مردم سوال کنند که چرا  
با گرد و خاک همراه گشته ام  
جانی نبود که سفر کنم  
مگر محلی که پر از گرد و خاک بود  
آه  
گرد و خاک نمی خواهم.  
خون در بدنم - چه سنگین و آهسته چرخ می زند/  
و پر از گرد و خاک،  
بوسه ات مزه خاک می دهد.  
گرد و خاک نمی خواهم  
نفس ات،  
گرده های گل ها را به گرد و خاک بدل می کند  
و من،  
گرد و خاک نمی خواهم  
قسم می خورم برای همه  
که پاکیزه است - رهاست از گرد و خاک  
وفا و راستی  
ولی من  
چمدانی بسته ام به قصد سفر  
و پر از گرد و خاک

در ۱۹۲۶ در محله کارگری «داک لندنبرول» به دنیا آمد. در پانزده سالگی مدرسه را ترک کرد و تحصیلات رسمی اش به پایان رسید.  
او را شاعر جدی مخصوصاً بزرگسالان می دانند در حالی که مجموعه شعرهای  
شورایم او مخصوصاً بچه ها از روی پر فروش ترین کتابهای شعر انگلستان است.  
این اشعار شامل کتابهای  
«غزلیه نازکی» و «فوزیایه های بیج زده آب شده» می باشد. او ۹ مجموعه شعر  
رای بزرگسالان نیز به چاپ رسانده که شامل «باید دانستی» به انگلیسی و «حیله  
ناپیدا» به فارسی است. «الفن طوفان» و «نار» نیز از آثار او است. سنگین  
می باشد. در ۱۹۹۶ به جات وینیتا است.